

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل | | | | |
|-------------------------|----------------------|----------|------------|---------------------------|
| پیاده‌سازی | تصحیح و ویرایش اولیه | ذکر مآخذ | ویرایش دوم | تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی |

رمز ماندگاری حرکت امام حسین علیه السلام

کلمات کلیدی: امام حسین علیه السلام، عاشورا، رمز ماندگاری، تاریخ، روح الهی، وجه‌الله، محبت، اخلاص، نفس، نیت، رضا، صبر، توکل، فداکاری، فنا.

حادثه‌ی عاشورا، حادثه‌ای فراموش‌شدنی نیست. همه‌ی حوادث بزرگ تاریخ بشریت موج و دامنه‌شان زمان محدودی را دربرگرفته و بعد از مدت‌زمانی به فراموشی سپرده شده؛ اما ماجرای کربلا ماجرای فراموش‌شدنی نیست؛ یک حقیقت ماندگار در همه‌ی تاریخ است. خب این سؤال جدی مطرح می‌شود که رمز عظمت و ماندگاری حادثه‌ی عاشورا در چیست؟ گاهی اوقات سؤال می‌کنند و مطلب هم درست است. می‌گویند: در طول تاریخ جنایات زیادی اتفاق افتاده؛ مظاهر عظیمی از قساوت و بی‌رحمی را تاریخ مکرر شاهد بوده است. به طفل شیرخواره، جوان، پیر، زن، مرد، رحم نکردند؛ مکرر در تاریخ اتفاق افتاده است. در حوادث تاریخ کشور خودمان، بارها این ماجرا را دیده‌اید؛ حمله‌ی مغول را به خاطر دارید؛ حمله‌ی بسیار وحشتناکی بود. خاک شهرها را به توبره می‌کشیدند. بچه‌های شیرخوار را در آغوش مادرانشان سر می‌بردند؛ به پیر و جوان، به زن و مرد، رحم نمی‌کردند.

بنابراین اگر عظمت و فوق‌العادگی و ماندگاری حادثه‌ی عاشورا ناظر بر جنایاتی است که سپاه عمر سعد در کربلا مرتکب شدند، خب این همه جنایات مشابه وجود دارد. در واقعه‌ی حرّه که سال بعد از حادثه‌ی عاشورا در مدینه پیش آمد و سپاه یزید آن قتل عام عجیب و غریب را در مدینه به راه انداخت، مظاهر قساوت دیده می‌شود. چرا آن حادثه‌ها نماندند و کربلا ماند؟

ازسوی دیگر اگر شهامت و شجاعت و دلیری اباعبدالله علیه السلام و اصحاب مظلوم و عظیم‌القدرشان، رمز ماندگاری حادثه‌ی عاشورا و عظمت این واقعه است، جلوه‌های بزرگی از شهامت و دلیری را در غیر حادثه‌ی عاشورا هم شاهدیم. در تاریخ بسیاری از ملت‌ها، صحنه‌های بسیار افتخارآمیزی از شهامت و شجاعت را می‌شود دید که افراد محدودی در برابر قدرت‌های جنایتکار به پا خاستند؛ اما آن حادثه‌ها هیچ‌یک نماندند. راز ماندگاری حادثه‌ی عاشورا در چیست؟ چرا عاشورا کهنه نمی‌شود؟ چرا جریان زمان از اهمیّت و تأثیرگذاری این حادثه نمی‌کاهد؟ این یک سؤال جدی است. شما به همه‌ی تاریخ بشریّت مراجعه کنید، حادثه‌ی عاشورا یک استثناء است در برابر قاعده‌ی کلی فراموش شدن حادثه‌های بسیار بزرگ در جریان تاریخ. عاشورا کاملاً یک استثناست.

ایام محرم که می‌رسد، اصلاً عالم دگرگون است. همین که دورنمای محرم آشکار می‌شود، هنوز خود محرم هم نرسیده، اواخر ماه ذیحجه، انقلاب عجیبی در روح و جان دوستان اهل بیت علیهم السلام ایجاد می‌شود. این محدود به دوستان اهل بیت علیهم السلام هم نیست؛ بقیه‌ی خلق و بقیه‌ی انسان‌ها هم این‌گونه هستند؛ حتی کفار؛ حتی کسانی که اسمی از اسلام و اباعبدالله علیه السلام نشنیده‌اند؛ آنها هم آشفته‌گی و سنگینی خاصی در روح و جان خود احساس می‌کنند؛ اصلاً کلّ اوضاع کائنات به هم می‌ریزد. محتشم در ترجیع‌بندش می‌گوید:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
 عاشورا همه‌جا را می‌گیرد. نه تنها زمینیان را فرامی‌گیرد؛ حتی عرشیان را هم دگرگون می‌کند. ملائکه غم ندارند؛ اصلاً غم برای ملائکه بی‌معناست؛ کما اینکه اهل یقین هم همین‌طورند و از این افق‌ها عبور کرده‌اند؛ اما عاشورا که می‌آید حالشان دگرگون می‌شود.

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

چرا؟! این عظمت از کجاست که کلّ کائنات را تحت تأثیر قرار داده؟ رمز این ماندگاری در چیست؟ آنچه از آموزه‌های قرآن و معارف الهی می‌توان دریافت، این است که رمز ماندگاری در خدایی بودن است. قرآن کریم می‌فرماید: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**^۱: همه‌چیز فانی است؛ نه اینکه فانی می‌شود؛ دقت کنید! چون بعضاً در ترجمه‌ی آیات دقت لازم نمی‌شود و از عظمت بار معرفتی آیه کاسته می‌شود. معمولاً این آیه را این‌طور ترجمه می‌کنند که هرکس بالأخره روزی از بین می‌رود؛ درحالی که معنی آیه این نیست. **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ!** همه‌چیز همین الآن فانی است. **وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**؛ و آن چیزی که باقی و ماندگار است وجه ربّ توست که هم صاحب جلال است هم صاحب اکرام؛ هم صاحب جلال و شکوه و هیمنه و عظمت و اقتدار است، هم صاحب اکرام و جمال و لطافت و ظرافت. آنچه باقی است وجه ربّ است و هرچه جز وجه ربّ فانی است. یا در جای دیگر قرآن کریم می‌فرماید: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**^۲: همه‌چیز همین الآن هالک است؛ همین الآن نابود است؛ نه اینکه بالأخره روزی نابود می‌شود. **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ!** همین الآن هالک است؛ **إِلَّا وَجْهَهُ!** آن چیزی که هلاک‌شدنی نیست، نابود‌شدنی و فانی‌شدنی نیست وجه حقّ است؛ وجه‌الله است. رمز ماندگاری و پایداری این است که پدیده‌ای جنبه‌ی وجه‌اللهی به خودش بگیرد.

یادم است شاید مدّت‌ها قبل به مناسبتی اشاره کردم؛ البته نمی‌خواهم انتقاد کنم؛ بالأخره در حدّ خودشان زحمت می‌کشند؛ اما این مراسمی که تحت عنوان تجلیل از چهره‌های ماندگار برگزار می‌کنند، می‌گردند عده‌ای از اساتید دانشمند را پیدا می‌کنند که کارهای علمی بزرگی کرده‌اند، تعدادی از هنرمندان را پیدا می‌کنند که آثار هنری زیبا و مهمّی را خلق کرده‌اند، یا تعدادی ورزشکار که جوایز عظیمی را در صحنه‌ی مسابقات بین‌المللی به دست آورده‌اند، اینها را هر سال به‌عنوان چهره‌های ماندگار معرفی می‌کنند. اشاره کردم که رمز ماندگاری چهره‌ها در بزرگی ظاهری کاری که

۱. سوره‌ی الرّحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

انجام داده‌اند نیست. آنچه چهره را ماندگار می‌کند جنبه‌ی وجه‌اللّهی اوست؛ لذا اگر حرکتی عظیم‌ترین حرکت علمی باشد، اما روح الهی در آن نباشد، میراست؛ همین‌الآن مرده است! و آن کسی هم که با انگیزه‌ی کسب شهرت و مدارج بالای علمی دارد این تلاش را می‌کند، خود او هم همین‌الآن مرده است. آن هنرمندی که دارد یک اثر عظیم هنری خلق می‌کند، اما محرک او شهرت‌طلبی و به دست آوردن امتیازات مادی است، این چهره از همین‌الآن نابود شده است. این چهره ماندگار نیست. رمز ماندگاری چهره‌ها در وجه‌اللّهی بودن آنهاست.

یعنی اگر کسی از خودش به‌طور مطلق خالی شد و همه‌ی وجود او را خدا پر کرد، دیگر بویی از منیت و انیت و انانیت و نفسانیت از او استشمام نمی‌شد و همه‌ی وجودش یکپارچه‌ی خدایی شد، این چهره ماندگار است. چون آن چیزی که در جریان زمان می‌پوسد و فانی می‌شود، مخلوق است، مخلوق بالاخره در جریان زمان از بین می‌رود؛ اما زمان خدا را که کهنه نمی‌کند؛ نابود نمی‌کند؛ خدا همیشگی است. **و یَبْتَغِي وَجْهَ رَبِّكَ!** آن کسی که جنبه‌ی وجه‌اللّهی پیدا کرد، یعنی وجودش از همه‌ی جلوه‌های خودی تهی شد و یکپارچه از دوست پر شد، این چهره ماندگار است؛ ولو یک رفتگر ساده‌ی شهرداری باشد؛ ولو یک آدم بدون تحصیلات علمی باشد. این چهره ماندگار است؛ چون جنبه‌ی وجه‌اللّهی پیدا کرده است. می‌دانید که در ذیل آیات قرآن که به وجه‌اللّه اشاره کرده، اهل بیت علیهم‌السلام فرمودند: **نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ:** ^۳ ما وجه‌اللّه هستیم؛ وجه خدا ماییم. در دعای ندبه هم می‌خوانیم که: **أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ:** ^۴ آن وجه‌اللّهی که اولیاء توجّهشان به سوی اوست کجاست؟ یعنی دنبال امام زمان علیه‌السلام می‌گردیم.

رمز ماندگاری عاشورا در همین نکته است. علت اینکه حادثه‌ی عاشورا یک حادثه‌ی پایدار و جاوید تاریخ است همین نکته است که در این حرکت ذره‌ای انگیزه‌ی غیرخدایی نیست. وجود مقدّس

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۱۴.

۴. محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

اباعبدالله الحسین علیه السلام یکپارچه وجه الله است. چون انگیزه‌های نفسانی در واقعه‌ی عاشورا نیست، هیچ چیزی در آن نیست؛ نه قدرت طلبی، نه شهرت طلبی، و نه ثروت طلبی. هیچ یک از اینها نیست. امام حسین علیه السلام نهایت دقت را داشتند که ذره‌ای انگیزه‌های غیرخدایی در وجود اصحابشان نباشد. اول عدّه‌ی زیادی با حضرت حرکت کردند؛ چون همه آن بینش و بصیرت را ندانستند که بدانند این همه نامه‌ی دعوت که از طرف کوفیان آمده، پشتوانه‌ای ندارد. خیلی‌ها فریب خورده بودند؛ گمان کرده بودند امام حسین علیه السلام با این دعوتنامه‌ها الان به قدرت می‌رسد و آنها هم در دستگاه حکومتی امام حسین علیه السلام منصب و پستی به دست می‌آورند و پول و ثروتی می‌اندوزند و امثال اینها... امام حسین علیه السلام از لحظه‌ای که از مکه به سمت کربلا حرکت می‌کنند در مسیر اصحابشان را سرنده می‌کنند، از همان لحظه‌ی اول که می‌خواهند حرکت کنند، می‌فرمایند: **مَنْ كَانَ بَدِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، مُوطَّأً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ،** کسی که می‌خواهد خون قلب خودش را در راه خدا و در راه ما اهل بیت علیهم السلام بذل کند و خودش را برای قربانی شدن در راه خدا آماده کرده، **فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛**^۵ او باید با ما بیاید. یعنی از همان لحظه‌ی اول می‌گویند اشتباه نکنید؛ این راهی نیست که شما در آن دنیا به دست آورید. چرا؟ چون کسانی که با انگیزه‌ی دنیا طلبی می‌خواهند همراه اباعبدالله علیه السلام حرکت کنند از همان اول منصرف شوند. در منزل‌های بین راه هم اباعبدالله علیه السلام مکرراً اشاره می‌کردند به اینکه پیشاروی ما مرگ است؛ شهادت و کشته شدن است. دائم از ماجرای یحیی بن زکریا علیه السلام یاد می‌کردند که در پستی دنیا همین بس که سر پسر پیامبر خدا را برای یک زن بدکاره‌ای به ارمغان بردند. دائم اشاره می‌کردند که خلاصه، ماجرا کشته شدن و شهادت است؛ تا همه‌ی کسانی که انگیزه‌های غیرالهی دارند حذف شوند. هنگامی که بین راه خبر کشته شدن مسلم و هانی را آوردند، امام حسین علیه السلام بلافاصله اصحاب را جمع کردند و فرمودند: ببینید مسلم کشته شد؛ هانی کشته شد؛ پیشاروی ما شمشیرهای آماده است؛ فکر نکنید

۵. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۲۶ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

پست و مقامی در انتظار ماست؛ برای اینکه هرگونه انگیزه‌ی غیرالهی حذف شود و انگیزه‌ها یکپارچه خدایی شود و حرکت جنبه‌ی وجه‌اللهی پیدا کند.

آنچه جنبه‌ی وجه‌اللهی به یک انسان می‌دهد و انسان را از غیرخدا خالی می‌کند، محبت و عشق است. آنچه سبب می‌شود کسی از هرچه غیر دوست، خالی شود، عشق و محبت است. چون محبت و عشق فانی شدن محب و عاشق است در معشوق و محبوب. عاشق، کاسب نیست. عاشق، برای به دست آوردن سود کاسب کارانه حرکت نمی‌کند؛ برای مصونیت از زیان و خسارت حرکت نمی‌کند. محرک او اینها نیست؛ چرا که توجه عاشق چنان در محبوب فانی است که اصلاً خودش را نمی‌بیند و طبیعتاً وقتی خودش را ندید، سود و زیان خود را هم نمی‌بیند؛ ولذا محرک او سود و زیان نیست. آنچه برای عاشق مطرح است، فقط رضایت محبوب است؛ فقط رضایت محبوب! لذا حرکت این فرد خالی از انگیزه‌های نفسانی است. ببینید قرآن کریم چقدر بر فی سبیل الله بودن جهاد یا فی الله بودن جهاد تأکید می‌کند. یعنی می‌شود با یک ظالم یا دیکتاتور جنگید با این انگیزه که انتقام ظلم‌هایی را که به «من» کرده بگیرم؛ یا حق مرا که غصب کرده از حلقومش بیرون بکشم. این گونه مبارزات ضد ستم وجود دارد؛ اما انگیزه‌ی این مبارزات نفسانی است؛ یعنی چون حق «من» را خورده می‌روم دمار از روزگارش در بیاورم؛ چون به «من» ظلم کرده و زور گفته می‌روم تلافی کنم و انتقامم را از او بگیرم. این جهاد ولو با کافر و ظالم است؛ اما جهادی نیست که خدای متعال امر کرده؛ جهاد فی سبیل الله و جهاد فی الله مورد تأکید قرآن است. چه موقع جهاد، فی سبیل الله می‌شود؟ وقتی که اصلاً انگیزه‌ی نفسانی در آن نباشد؛ اینکه بروم دق دلی خالی کنم؛ بروم تلافی کنم؛ حقم را بگیرم؛ هیچ‌یک از اینها در آن حرکت نباشد؛ یعنی خالص برای رضایت حضرت حق!

اخلاص بسیار بزرگ است، رمز جاودانگی عاشورا در اخلاصی است که در این حرکت وجود دارد. هیچ چیزی نمی‌خواهند؛ آمدند که فقط خودشان را در راه رضایت حضرت حق قربانی کنند؛ هیچ نمی‌خواهند؛ نه پست می‌خواهند، نه مقام. سخنرانی امام حسین علیه السلام در منا را خاطرتان هست که

اواخر حکومت معاویه قبل از به درک واصل شدن او بود، امام حسین علیه السلام آخوندها و روشنفکرها و تحصیل کرده‌ها را در منا جمع کردند، و آن سخنرانی را کردند. حضرت تأکید کردند: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِمَّا تَنَافَسَ فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسَّ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ**:^۶ خدایا می‌دانی ما در این حرکتی که در پیش داریم، هدفمان رقابت بر سر قدرت و منصب نیست. تنافس یعنی مسابقه دادن؛ چون موقع مسابقه دادن فرد نفس نفس می‌زند، به این حالتی که دارد می‌دود تا از رقیبش جلو بزند، می‌گویند تنافس. حضرت فرمودند: ما رقابت بر سر پست و مقام نداریم که من بخواهم مقامی را از دست رقیبم در بیاورم؛ **وَلَا التَّمَسَّ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ**؛ و نه در پی به دست آوردن حطام دنیوی و امکانات مادی و دنیوی هستیم. این اخلاصی که در حرکت ابی‌عبدالله علیه السلام است، رمز جاودانگی است. این همان اخلاصی است که از پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام به ارث برده‌اند. مولانا آن ماجرای رویارویی امیرالمؤمنین علیه السلام با عمروبن‌عبدود در جنگ احزاب را نقل کرده است:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل

بعد ماجرا را بیان می‌کند:

در قضا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت

می‌دانید که در جنگ احزاب، بزرگترین و نامدارترین قهرمان و پهلوان جاهلیت، عمروبن‌عبدود، از طرف کفار و مشرکین به میدان آمد و هلّ مِنْ مُبَارَزٍ گفت؛ مبارز طلبید. از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس جرأت نکرد به میدان برود. هی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: یک نفرتان برود جواب این را بدهد! هی این به آن نگاه کرد؛ آن به این... احدی جرأت نکرد؛ چون او فرد بسیار قدرتمندی بود. آن موقع امیرالمؤمنین علیه السلام که در سنین نوجوانی و اوایل جوانی بودند، قدم جلو گذاشتند. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله

۶. ابن‌شعبه حرّانی، تحف‌العقول، ص ۲۳۹ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹؛ همانند این عبارات از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل شده است: سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۱: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِمَّا مَنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسَّ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ وَ لَكِنْ لِرِدِّ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نَظْهِرِ الْإِصْلَاحِ فِي بِلَادِكَ فَيَأْتِيَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ خُدُودِكَ.**

اجازه‌ی رفتن به میدان گرفتند. بعد که به میدان آمدند، خب اصلاً ظاهر این دو با هم تناسبی نداشت؛ اما در نبرد و مبارزه‌ی عجیبی که بین این دو در گرفت، امیرالمؤمنین علیه السلام با ترفندی، ضربه‌ای زدند و پای عمرو را قطع کردند. حضرت روی سینه‌اش نشستند که سرش را جدا کنند... سر عمرو اگر جدا می‌شد و روی نیزه‌ها می‌رفت، روحیه‌ی سپاه شرک و لشکر احزاب درهم می‌شکست و پیروزی مسلمانان قطعی می‌شد؛ ماجرا را یادتان است:

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

او خدو انداخت بر رویی که ماه سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

او جسارت کرد و بر صورت امیرالمؤمنین علیه السلام آب دهان انداخت. از دور کسی این ماجرا را نمی‌دید؛ اما همه دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام از روی سینه‌ی عمرو بن عبدود بلند شدند و کنار میدان دقایقی را قدم زدند؛ بعد دوباره روی سینه‌ی عمرو نشستند و سر او را جدا کردند و بر نیزه کردند. بعد از جنگ از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند، شما که روی سینه‌ی عمرو نشستید بودید و می‌دانستید که هر لحظه سر عمرو زودتر بر نیزه رود، پیروزی سپاه اسلام تحقق پیدا می‌کند، این چه بود که از روی سینه‌اش بلند شدید و قدم زدید؟ چرا به تأخیر انداختید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم بنده‌ی حقم نه مأمور تنم

اینکه محرک انسان در فعالیت‌هایش فقط رضایت الهی باشد؛ هیچ نخواهد؛ هیچ چیزی جز رضایت محبوب نخواهد. نه دنیا بخواند، [نه آخرت!] چون روی آوردن به دین هم می‌تواند انگیزه‌های دنیوی داشته باشد. یکوقت من نماز شب می‌خوانم، چون می‌گویند هرکس نماز شب بخواند خدا به او وسعت رزق و طول عمر می‌دهد؛ یعنی برای همین دنیا عبادت می‌کنم. این انگیزه‌ی نفسانی است. یکوقت کسی نماز شب می‌خواند، می‌گوید هرکس نماز شب بخواند، خدا سختی جان دادن را از او برمی‌دارد؛ قبرش را وسعت می‌دهد و نورانی می‌کند؛ سختی حساب پس دادن عالم برزخ را از او برمی‌دارد؛ در

بهشت برین او را جا می‌دهد و نعمت‌ها و جایگاه‌های عظیم بهشتی را روزی او می‌کند. با این انگیزه نماز شب می‌خواند. این هم انگیزه‌اش نفسانی است. نفر سومی می‌آید، او هم نماز شب می‌خواند؛ شما برای چه نماز شب می‌خوانی؟ نماز شب می‌خوانم چون نماز شب کلید باز شدن درهای مکاشفات و کرامات به روی سالک است. کسی نماز شب بخواند چشم باطنش باز می‌شود؛ به سرّ ضمیر دیگران مطلع می‌شود؛ از گذشته و آینده خبردار می‌شود؛ می‌تواند تصرفاتی در این عالم بکند؛ می‌تواند طی‌الارض کند؛ می‌تواند خوارق عادات و کراماتی انجام دهد؛ نماز شب می‌خواند برای کرامات، برای مکاشفات. این هم انگیزه‌اش نفسانی است.

یک پله‌ی دیگر بالاتر برویم، برای اینکه خودمان را بسنجیم، ببینیم در عبادات و سلوکمان چقدر [از غیر خدا] خالی هستیم. نماز شب می‌خواند برای اینکه به قرب خدا نائل شود؛ به وصال الهی برسد؛ چقدر قشنگ است؛ اما می‌خواهد «خودش» به قرب برسد؛ «خودش» به وصال برسد؛ این هم نفسانی است! ببینید عرصه‌ی اخلاص چقدر ظریف است! اخلاص آنجایی است که اصلاً بساط نیت جمع می‌شود، می‌دانید که اول، شرط صحت عبادات نیت است. اگر بدون نیت نماز بخوانیم، نماز نیست؛ بدون نیت عبادت کنیم، عبادت نیست! نیت شرط اصلی و رمز اصلی درست بودن عبادت است؛ اما این تا میانه‌های راه است.

اواخر راه وجود نیت مانع است؛ یعنی هرچه بخواهی، چه دنیا بخواهی، چه آخرت، چه مقامات معنوی و کشف و کرامات بخواهی، چه حتی قرب و وصال بخواهی، مانع است. یک‌جایی می‌رسد که برای سالک قبیح است که در عبادت نیت کند؛ دیگر نیت درمورد او معنا نخواهد داشت. لذا آنجایی که می‌گوید قربة الی الله نماز می‌خوانم، اول راه است. نیمه‌ی اول راه حتماً باید بگوید قربة الی الله؛ اما روزی به جایی خواهد رسید که همین نیت قربة الی الله هم در عبادتش نقص باشد. گفت:

وصال و قرب چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر از این تمنّایی

حالا دیدید به کدام افق‌ها در وادی اخلاص راه پیدا کردید! یعنی کلاً سالک حضور ندارد؛ عبد آنجا حضور ندارد؛ وجه‌الله یعنی این! یعنی کسی که از غیر خدا خالی است؛ لذا فرمود:

من تیغ از پی حق می‌زنم بنده‌ی حقم نه مأمور تنم

یعنی من نیامدم به میدان که به خودم خدمت کنم؛ نیامدم به میدان که چیزی گیرم بیاید؛ هر چه باشد؛ حتی قرب! حتی وصال! بنده‌ی حقم نه مأمور تنم! این اخلاص امیرالمؤمنین علیه السلام است که به اباعبدالله‌الحسین علیه السلام به ارث رسیده و در صحنه‌ی کربلا پر شکوه‌ترین مظهر اخلاص را می‌بینید و آن چیزی که اخلاص را ایجاد می‌کند، محبت و عشق است؛ آن است که اخلاص ایجاد می‌کند؛ چون عاشق هیچ چیزی جز معشوق نمی‌بیند. حتی وصال معشوق و اینکه خودم به معشوق برسم هم منتفی است؛ این هم حاکی از دوگانگی است؛ حاکی از این است که هنوز منی می‌بیند. چیزی برای خودت بخواهی عاشق نیستی؛ عاشق که برای خودش چیزی نمی‌خواهد. عاشق نه چیزی از معشوق می‌خواهد، نه حتی خود معشوق را برای خودش می‌خواهد؛ که اگر معشوق را برای خودت می‌خواهی، در واقع عاشق خودت هستی. عاشق خودش را فدای معشوق می‌خواهد؛ عاشق می‌خواهد همه‌ی هستیش را در راه معشوق قربان کند. زبان حال اباعبدالله علیه السلام را که شاعری سروده است، ببینید:

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طَرًّا فِي هَوَاكَ وَ أَيَّتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ آرَاكَ
وَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَا لَمَا حَنَّ الْفُؤَادُ إِلَى سِوَاكَ^۷

اگر در راه عشق و محبت خودت مرا قلم قلم کنی، ریز ریز کنی، هر چه هم بر سرم بیاوری، دل من به سوی غیر تو محال است پر بکشد! گفت:

از تو ای دوست نگسلم پیوند گر مرا بگسلند بند از بند

۷. حائری محلاتی، معراج‌المحبه (لهوف منظوم) ص ۹۸.

این عشق اباعبدالله الحسین علیه السلام و اصحاب بزرگوارشان است که چنین خلوصی را ایجاد کرد و حرکت اباعبدالله الحسین علیه السلام جنبه‌ی وجه‌اللّهی پیدا کرد.

بنابراین پاسخ سؤال را پیدا کردیم. رمز ماندگاری حرکت امام حسین علیه السلام در عشق و اخلاصی است که در این حرکت وجود دارد؛ نه در ابعاد جنایاتی است که در کربلا رخ داد، نه در عظمت شهادت‌ها و شجاعت‌هایی که در صحنه‌ی کربلا بروز کرد. آنچه سبب پایداری و جاودانگی حماسه‌ی عاشورا است، این عشق است؛ و تمام کمالاتی که در تحلیل عاشورا با آن روبه‌رو می‌شوید، تمام آن کمالات مثل روح صبر و مقاومتی که اباعبدالله الحسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب بزرگوارشان جلوه‌ی آن بودند، میوه‌ی آن عشق است. در مورد صبر اباعبدالله الحسین علیه السلام، امام زمان علیه السلام در زیارت ناحیه‌ی مقدّسه خطاب به جدّ بزرگوارشان می‌فرمایند: **وَ قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ**^۸ ملائکه‌ی آسمان در برابر صبر تو ای حسین شگفت‌زده شدند؛ این صبر و پایداری تو!

آن روح رضامندی نسبت به آنچه محبوب می‌کند که فرمود: **رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ**^۹ آنچه محبوب ما می‌پسندد همان مورد پسند ما است؛ ما در برابر محبوب از خودمان سلیقه‌ای نداریم؛ به آنچه او می‌کند راضی هستیم. این هم میوه‌ی آن عشق است. همان‌طور که صبر میوه‌ی عشق است، رضا هم میوه‌ی عشق است. این روح توکل به خدای متعال که در صحنه‌ی عاشورا می‌بینید؛ اباعبدالله علیه السلام به احدی اتکا ندارد. شب عاشورا حضرت به تمام اصحابش که فرمود بروید، حتی به اهل بیتش هم فرمود: بروید! به برادرش گفت: بروید! به پسرش فرمود: بروید! به احدی اتکاء ندارد؛ اتکائش صرفاً به خدای متعال است. این روح توکلی که در عاشورا مشاهده می‌شود، این هم میوه‌ی عشق است. به هیچ چیز اتکاء ندارد؛ جز محبوب. این روح تسلیم که در برابر حضرت حق تسلیم مطلق است، هر چه محبوب امر می‌کند، بی اندکی درنگ پذیرای آن است، بر ابراهیم خلیل علیه السلام که پرچمدار آیین تسلیم و اسلام

۸. ابن‌مشهدی، مزارالکبیر، ص ۵۰۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۴۰.

۹. اربلی، کشف‌الغمّه، ج ۱، ص ۲۹؛ ابن‌حیون، شرح‌الاخبار، ج ۱، ص ۱۴۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

است، امامت می‌کند. این تسلیم هم میوه‌ی عشق است. همه‌ی اینها میوه‌ی عشق است؛ از آن اخلاص گرفته تا این صبر، تا آن رضا، تا آن توکل، تا این تسلیم، تا آن تفویض، تمام این مقامات بلند عرفانی که شما جلوه‌های پرشکوه آن را در واقعه‌ی عاشورا می‌بینید، اینها همه میوه‌های عشق اباعبدالله‌الحسین علیه السلام به خدای متعال و عشق اصحاب اباعبدالله علیه السلام به ایشان است.

سال‌های قبل خدمتتان عرض کرده‌ام که رمز تکامل در آفرینش قربان شدن در راه موجود اشرف و عالی‌تر از خویش است. اشاره کردیم که خاک خودش را فدای گیاه می‌کند و به گیاه زنده تبدیل می‌شود. گیاه خودش را فدای حیوان می‌کند و غذای حیوان می‌شود. همان مواد گیاه به پیکر حیوان تبدیل می‌شود. حیوان زنده را قربانی می‌کنند و سر می‌برند، غذایی می‌شود؛ انسان مؤمنی می‌خورد؛ به پیکر انسان تبدیل می‌شود. خوب این انسان هم برای اینکه به موجود اشرف تبدیل شود باید قربانی شود. در راه چه کسی؟ مؤمن باید در راه چه کسی قربانی شود؟ در راه ولیّ خدا! وقتی در راه ولیّ خدا قربانی می‌شود، به خود ولیّ خدا تبدیل می‌شود. لذا روز عاشورا هفتاد و سه امام حسین علیه السلام در میدان است. اصحاب اباعبدالله علیه السلام چون در اباعبدالله‌الحسین علیه السلام فانی هستند دیگر خودی ندارند؛ از خودشان خالی شدند و از حسین علیه السلام پر شدند؛ لذا هر کدامشان یک امام حسین علیه السلام اند. در بحث رجعت هم اشاره کرده‌ام که در موقع رجعت همه‌ی انسان‌ها علی‌نما و حسین‌نما می‌شوند؛ یعنی به هر کس نگاه می‌کنی امام حسین علیه السلام را می‌بینی؛ حضرت امیر علیه السلام را می‌بینی. این در دوران رجعت است. همین حقیقتی که در عاشورا است، در دوران رجعت ظهور پیدا می‌کند.

این عشق بود که اصحاب اباعبدالله علیه السلام را در اباعبدالله علیه السلام فانی کرد. لذا هر یک از آنها در حدّ خودشان یک اباعبدالله علیه السلام شدند. شاهدش هم این است که در آن لحظه‌ای که ابوالفضل‌العبّاس علیه السلام با یاری برادر بزرگوارشان اباعبدالله‌الحسین علیه السلام به صف چند هزار نفری پاسداران شریعه‌ی فرات زدند و آنها را قلع و قمع کردند و پیش می‌رفتند، از عمر سعد پیغام آمد که اگر همین‌طور بایستید این دو برادر تمام شما را می‌کشند؛ بین این دو برادر فاصله بیندازید. لشکر بین دو برادر فاصله انداخت. امام حسین علیه السلام را

یک طرف کشیدند، حضرت ابوالفضل علیه السلام را هم یک طرف. خب حضرت ابوالفضل علیه السلام به شریعه‌ی فرات نزدیک‌تر بودند؛ جنگیدند و جنگیدند؛ صف را شکافتند؛ وارد شریعه‌ی فرات شدند. مشک را از آب پر کردند. بعد دست را در آب کردند و دو کف مبارکشان را به صورت یک کاسه درآوردند؛ از آب پر کردند و آب را جلوی صورتشان آوردند. اینجا عبارت مقتل این است: **فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ علیه السلام**؛^{۱۰} وقتی نگاه ابوالفضل العباس علیه السلام به این آب افتاد، یاد لب‌های خشکیده‌ی برادر بزرگوار شان ابوعبدالله الحسین علیه السلام افتادند و آب را روی آب ریختند و از شریعه بیرون آمدند.

چرا **ذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ علیه السلام**؟ انسان وقتی آب را جلوی صورتش می‌گیرد، عکس خودش در آب می‌افتد؛ اما ابوالفضل علیه السلام چنان فانی در ابوعبدالله علیه السلام است که وقتی عکس ابوالفضل علیه السلام در آب می‌افتد، عکس ابوعبدالله علیه السلام دیده می‌شود؛ با آن لب‌های خشکیده و ترک خورده...

اصحاب ابوعبدالله علیه السلام فانی در ابوعبدالله شده‌اند؛ لذا هرکدامشان یک حسین علیه السلام اند. پس کمال اصحاب ابوعبدالله علیه السلام در فانی شدن در ابوعبدالله علیه السلام است؛ در قربان شدن در راه ابوعبدالله علیه السلام است. این‌گونه به کمال می‌رسند؛ به ولیّ خدا تبدیل می‌شوند. اما خود ابوعبدالله الحسین علیه السلام، ولیّ اعظم خدا، کمالش در چیست؟ در قربان شدن در راه خود خداست. حالا وقتی ابوعبدالله علیه السلام در راه خدا قربان می‌شود، به چه تبدیل می‌شود؟ اصحاب تبدیل شدند به ابوعبدالله علیه السلام؛ حالا ابوعبدالله علیه السلام در راه خدا قربانی می‌شود، تبدیل به چه می‌شود؟ دیگر نمی‌شود گفت! اینجا دیگر زبان اجازه‌ی اظهار ندارد! فقط اشاره می‌کنم؛ در ثواب زیارت‌های ابوعبدالله الحسین علیه السلام مکرّر دیده‌اید که فرمودند: هرکس امام حسین علیه السلام را زیارت کند، **كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ**؛^{۱۱} مثل کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است. فرمودند: اگر کسی در عرفه یا با معرفت، ابوعبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کند، **يُحَالِطُهُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ**؛ پناه می‌بریم به

۱۰. موسوعة الامام الحسين علیه السلام (تاریخ امام حسین علیه السلام)، ج ۹، ص ۴۱۴؛ شیخ بهائی، مفتاح الفلاح، ص ۱۷۷ و قندوزی، ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۶۷.

۱۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۸۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۰۵ و ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۴۷.

خدا که این عبارت اصلاً قابل ترجمه نیست! اینها عبارات معصومین است؛ ائمه علیهم السلام فرمودند. لذا اباعبدالله علیه السلام ولی اعظم خدا وقتی در راه خدا قربان می شود، دیگر غیرخدایی نمی ماند. حالا ببینید که مگر خدا پیر می شود؟ مگر خدا می میرد؟ مگر خدا کشته می شود؟ مگر خدا کهنه می شود؟! کسی که از خود خالی شد، یکپارچه خدایی شد، او دیگر میرا نیست؛ جاودان است. پس رمز جاودانگی عاشورا در همین عنصر عشق است؛ و شاهد عشق، قربان شدن است. چون می دانید انسان دیوانه که نیست، خودش را قربان دیگری کند! برای چه من بروم خودم را قربانی یکی دیگر کنم؟ پس اگر مؤمن کمالش در قربان شدن است، [چگونه به آن تن می دهد؟] حالا گوسفند را به زور بردند مسلخ، سرش را بردند. آن گیاه را گوسفند آمد به زور خورد. آن خاک را گیاه به زور بلعید و جزو پیکر خودش کرد. اما انسان اختیار دارد؛ آدم عاقل می رود خودش را فدای یکی دیگر کند؟ قربانی دیگری کند؟! اینجا، جایی است که عشق به کار می آید؛ یعنی تنها چیزی که می تواند توجیه کند که من همه ی هستی خودم را قربان دیگری کنم، بی هیچ چشمداشتی! هیچ چیزی نخواهم؛ فقط بخوام قربان او شوم؛ قربان او روم. تنها چیزی که می تواند محرک این حرکت باشد، عشق است. غیر عشق هیچ چیز نمی تواند این حرکت را توجیه کند؛ ولذا اباعبدالله الحسین علیه السلام بزرگترین تجلی عشق را به منصفه ی ظهور گذاشت و حقیقت عشق را در ماجرای کربلا تفسیر کرد.

محبت و عشق به این نیست که ما بنشینیم به سر و کله ی خودمان بزنیم و گریه کنیم؛ [البته] این بزرگ است؛ خیلی بزرگ است. خدا می داند که یک قطره اشک بر مصائب اباعبدالله الحسین علیه السلام چه عظمتی دارد؛ اما همه اش این نیست. محبت به اباعبدالله الحسین علیه السلام این نیست که ما بنشینیم مدیحه بسراییم و تعریف کنیم؛ مداحی کنیم؛ همه اش این نیست؛ چون اگر این بود دشمنان اهل بیت علیهم السلام هم این کار را کرده اند. خود معاویه شعرهایی در توصیف عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام دارد. باور نمی کنید از عمروعاص یک شعر است که گروه های تواسیح در رادیو معارف خیلی قشنگ خوانده اند:

بِآلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ وَ فِي آيَاتِهِمْ نُزَلِ الْكِتَابُ
 وَ هُمْ حُجَجُ الْإِلَهِ عَلَيِ الْبَرِيَا بِهِمْ وَ بِجَدِّهِمْ لَا يُسْتَرَابُ^{۱۲}

خیلی شعر قشنگی است. این شعر عمروعاص راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است. خیلی زیباست. ظاهراً امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر غیر عمروعاص هرکس دیگری این شعر را گفته بود، من بهشت را برای او تضمین می‌کردم. بهشت را به‌عنوان صله‌ی شعر او می‌دادم. امام معصوم راجع به یک شعر این‌گونه می‌گویند. محمدبن‌ادریس شافعی (به اصطلاح اهل سنت امام شافعی) که یکی از چهار رهبر اهل سنت در مذاهب فقهی آنهاست، اشعار عجیب و غریبی راجع به اهل بیت علیهم السلام دارد. حتی راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام اواخر عمرش گفت:

وَ مَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ لَيْسَ يَدْرِي عَلَيِّ رُبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ

من (محمدبن‌ادریس شافعی) دارم می‌میرم، درحالی‌که هنوز نتوانسته‌ام بفهمم علی علیه السلام ربّ من است یا الله ربّ من است!؟

بنابراین محبت واقعی، به مدیحه سرایی نیست؛ محبت واقعی در آن صحنه‌ای ظهور می‌کند که انسان بخواهد از همه‌ی هستیش بگذرد. به‌راستی ما چقدر راجع به اهل بیت علیهم السلام آمادگی گذشتن داریم؟ آمادگی داریم از چیزهایی بگذریم؛ از آسایشمان، از ثروتمان، از پست و مقاممان، از وجاهت و آبرویمان، از جانمان، از فرزندانمان، از خانواده‌مان، از عزیزانمان، چقدر پایش ایستاده‌ایم؟ چقدر حاضریم خرج کنیم؟ فرمود: **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**: مردم گمان می‌کنند به صرف اینکه گفتند ایمان آوردیم، از اینها پذیرفته می‌شود؟ اینها را نمی‌آزماییم؟ محک نمی‌زنیم؟ می‌دانید ایمان چیزی جز عشق نیست. بله، اسلام این است که ظاهراً انسان احکام دینی را

۱۲. راه نیکی با آل محمد علیهم السلام شناخته شد و کتاب خدا در خانه‌ی آنان فرود آمد. آنان حجّت‌های خدا بر مردمند و درباره‌ی آنان و جدّشان جای هیچ ریب و شکّی نیست.

انجام دهد؛ اما ایمان عشق است؛ عشق به خدا؛ عشق به اولیاء خدا. فرمود: انسان‌ها گمان می‌کنند به صرف اینکه ادعا کردند ما مؤمن شدیم، از اینها پذیرفته می‌شود؟ محک زده نمی‌شوند؟ نه! هم اینها را محک می‌زنیم، هم کسانی که قبل از اینها بودند را محک زدیم. **فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ**:^{۱۳} تا معلوم شود چه کسی در ادعای عشق و محبت صادق است و چه کسی کاذب.

اینکه **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ**،^{۱۴} واقعیتش همین است. ما در زندگی در معرض فدا کردن خودمان و آنچه به آن تعلق و دلبستگی داریم در راه محبوب هستیم. این **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ** است، حالا بسم الله! تا کجا ایستاده‌ایم؟ چه چیزمان را حاضریم بدهیم؟ شاهدش هم این است که به محض اینکه مشکلی پیش می‌آید، برای شغلیمان، برای دارایییمان مشکلی پیدا می‌شود، لطمه‌ای به آبروییمان می‌خورد، تهمتی در جامعه به ما می‌خورد و امثال اینها، می‌بینید چگونه به هم می‌ریزیم و بعضی وقت‌ها العیاذ بالله به زمین و آسمان بد و بیراه می‌گوییم! تا کجا ایستاده بودی عزیز من؟!

شاهد عشق و محبت و ولایت، آمادگی برای فداکاری است؛ ادعای عشق و محبت زیاد است. دیدید دیگر چه خوب قرآن رسوا کرد؛ افراد می‌آمدند خدمت رسول الله ﷺ هر کسی می‌گفت: یا رسول الله من کار خصوصی دارم با شما؛ می‌نشست درگوشی با پیغمبر ﷺ صحبت می‌کرد؛ حالا حرف‌های بی‌ربط و بدرد نخور... وقت پیامبر ﷺ را می‌گرفتند؛ پیامبر ﷺ هم که یکپارچه شرم و حیا و ادب بودند، به روی خودشان نمی‌آوردند؛ اما اذیت می‌شدند؛ گرچه به روی خودشان نمی‌آوردند و تحمل می‌کردند. خب می‌دانید که آیه‌ای نازل شد و قرآن امر کرد که اگر کسی بخواهد با پیامبر ﷺ نجوا کند، درگوشی و خصوصی صحبت کند، باید قبل از این صحبت درگوشی، مبلغی را در راه خدا صدقه دهد. باور می‌کنید از فردا یک نفر هم نیامد با پیغمبر ﷺ کار داشته باشد و درگوشی حرف بزند!

۱۳. سوره‌ی عنکبوت، آیات ۲ و ۳.

۱۴. این عبارت از اقوال اهل معرفت است.

تنها فردی که به این آیه عمل کرد که سنّی و شیعه هم نقل کرده‌اند، امیرالمؤمنین علیه السلام است. حضرت امیر علیه السلام صدقه داد و آمد نشست بغل دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و با حضرت خصوصی صحبت کرد. ببینید این محک است. صدقه دادن که چیزی نبود؛ پولی به فقیر بدهند و بیایند با پیغمبر صلی الله علیه و آله خصوصی صحبت کنند؛ اما حاضر نشدند! دلشان نیامد از پولشان بگذرند.

تا کجا ایستاده‌ایم؟ تا پای چه ایستاده‌ایم؟ حاضریم چه چیزمان را بدهیم؟ خودمان به خودمان برگردیم. فرمود: **لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ**:^{۱۵} به برّ نمی‌رسید؛ به حقیقت خوبی و نیکی نمی‌رسید؛ مگر اینکه از آنچه دو ست دارید انفاق کنید. اگر جانت را دو ست داری، جانت را انفاق کن! آبرو و حیثیت را دوست داری، آن را [انفاق کن!] پست و مقامت را دوست داری، پست و مقام را... پول و ثروت را دوست داری، پول و ثروت را... فرزندان را دوست داری، هر چه را دوست داری، اگر می‌خواهی [به خدا] برسی، باید آن را انفاق کنی. خلاصه اینکه ما در عشق به اهل بیت علیهم السلام سخنرانی کنیم، شعر بگوییم، مدّاحی کنیم، اینها هیچ‌یک نیست. آنجا که از چیزهایی می‌گذریم که دلبستگی داریم، آن شاهد عشق واقعی به اهل بیت علیهم السلام است و کسی که این طور باشد به آنها ملحق می‌شود و جزو اهل بیت علیهم السلام می‌شود. نمونه‌اش هم سلمان فارسی است. مگر **سَلْمَانَ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ**^{۱۶} نشد؟ او از خودش فانی شد؛ از خودش گذشت و شد **مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ**! هر کس دیگری هم این طور باشد، **مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ** می‌شود. گفت:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما

کسی که این طور باشد، جاودانه می‌شود؛ همیشگی می‌شود؛ دیگر میرا نخواهد بود؛ چون وجه‌الله می‌شود؛ وجه‌الله هم که شد، می‌شود **يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ**؛ باقی و ماندنی می‌شود. لذا رمز پایداری و ماندگاری

۱۵. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۹۲.

۱۶. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۰۱؛ سلیم‌بن قیس‌هلالی، کتاب‌سلیم‌بن‌قیس، ج ۲، ص ۹۶۵؛ ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۰۲ و صفار، بصائر‌الدراجات، ج ۱، ص ۱۷.

نهضت عاشورای اباعبدالله الحسین علیه السلام همین عشق و اخلاصی است که در حرکت اباعبدالله علیه السلام وجود داشت. این روح حرکت اباعبدالله علیه السلام است؛ منتها این روح در پیکره است؛ پیکر هم دارد. نهضت اباعبدالله الحسین علیه السلام روح مجرد نیست. این روح پیکر دارد. همان طور که خود اباعبدالله علیه السلام، هم روح دارد هم پیکر، نهضت اباعبدالله علیه السلام هم روح دارد و پیکر. پیکر این نهضت همان حرکت علیه ظلم و فساد حاکم است. قیام در راه امر به معروف و نهی از منکر است. **أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي؛**^{۱۷} این پیکره اش است. آن روح باید در این پیکره بیاید. **أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا؛**^{۱۸} آن روح باید در این پیکره بیاید؛ حرکت ضد ظلم، ضد ستم، ضد دیکتاتوری، ضد رانت خواری، ضد فامیل بازی در پست‌های حکومت اسلامی، ضد بده بستان‌های کاسب کارانه در عرصه‌ی سیاست با حقوق ملت، ضد غارت اموال بیت‌المال، ضد خوردن مال محرومان با دست پیدا کردن پست و مقام‌های حکومتی، حرکت بر ضد اینهاست. اگر آن روح در این پیکر نباشد، این حرکت نفسانی است و ارزشی ندارد.

آن روح عشق و اخلاص اگر در چنین پیکره‌ای نباشد، آن روح هم هیچ خاصیتی ندارد. آن روح باید در این پیکره بیاید؛ لذا عرفان عاشورا در حماسه‌ی عاشورا تجلی می‌کند و حماسه‌ی عاشورا، ظهور عرفان عاشوراست. دو چیز جدای از هم نیستند.

جلسه‌ی قبل اشاره کردم که اگر در مسیر سلوک الی الله نزدیک‌ترین مسیر، مسیر اباعبدالله الحسین علیه السلام است؛ یعنی عشق و عرفان وقتی روحش در پیکره‌ی یک حرکت حماسی و انقلابی در جهت احیای ارزش‌های الهی، در جهت مبارزه با ظلم و ستم دمیده می‌شود، آن هم در داخل مجموعه‌ی حکومت

۱۷. مقرّم، مقتل، ص ۱۵۶؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج

۱۷، ص ۱۷۹ و موسوعة الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۶؛ ابن شعبه حرّانی، تحف العقول ص ۲۴۵، با اندکی اختلاف.

اسلامی، این مسیر اباعبدالله الحسین علیه السلام است. امام حسین علیه السلام به جنگ مسیحیان و یهودیان رفت؛ به جنگ بت پرستان رفت؛ به جنگ حکومت اسلامی رفت! به جنگ امیرالمؤمنین یزید بن معاویه رفت! با فساد داخل جامعه‌ی اسلامی و حکومت اسلامی مبارزه کرد. آن روح وقتی در این پیکره بیاید، آن موقع است که نزدیک‌ترین مسیر سلوک الی الله است؛ یعنی انسان را از هر راه دیگری زودتر به مقصد می‌رساند. لذا این نکته را بارها و بارها خدمت عزیزان یادآور شده‌ام و نیز نوشته‌ام، در ره‌توشه‌ی دیدار و در سرّ حقّ برای عزیزان نوشته‌ام، که مواظب باشیم عرفان به معنای غایب شدن از صحنه‌ی مسؤولیت‌های اجتماعی نیست. عرفان به معنای انزواطلبی و کناره کشیدن و بی‌مسؤولیتی و بی‌عملی در صحنه‌های اجتماعی نیست. این نکته در حماسه‌ی عاشورا قشنگ خودش را نشان داد. عارفانه‌ترین حرکت، انقلابی‌ترین و حماسی‌ترین حرکت است.

به امید آنکه این درس را از عاشورای اباعبدالله الحسین علیه السلام بیاموزیم. بارها گفته‌ایم عاشورا یک مکتب است؛ باید در آن تربیت یافت؛ رشد کرد و بزرگ شد. امسال ما تا اینجا در محرم اباعبدالله الحسین علیه السلام پیش آمدیم؛ دهه‌ی اوّل را طی کردیم؛ به راستی چقدر عوض شدیم؟ چقدر انسان نویی شدیم؟ یعنی این انسان روز آخر ذی‌الحجه با انسان روز یازدهم محرم چقدر فرق کرد؟ عاشورا برای این نیست که ما فقط بنشینیم و گریه کنیم. گریه موتور محرک است؛ این عشق و محبت به اباعبدالله علیه السلام نیروی حرکت در مسیر اباعبدالله علیه السلام است. چقدر دنبال اباعبدالله علیه السلام در این ده روز حرکت کردیم؟ چقدر وجودمان، روحیاتمان، افکار و اندیشه و خلقیاتمان و رفتارمان عطر و بوی اباعبدالله الحسین علیه السلام را پیدا کرد؟ باید واقعاً فکر کرد؛ والاّ هی عاشورا شود، هی گریه کنیم و به سر و صورت خودمان بزنیم، باز فردای عاشورا همان انسان قبلی باشیم، عاشورا برای این نیست! عاشورا برای رشد است؛ برای تعالی و تکامل است. خودمان را محک بزنیم؛ ببینیم به راستی چقدر فرق کرده‌ایم؟ هنوز که از اوّل محرم زمان زیادی نگذشته است. روز آخر ماه ذیحجه را یادتان بیاید؛ روز یازدهم محرم هم یادتان بیاید؛ با هم مقایسه کنید؛ ببینید چقدر انسان نویی شدید؟ چقدر انسان جدیدی شدید؟ چند قدم به اباعبدالله علیه السلام

نزدیک شدید؟ شاهدش هم رفتارها و عملکردهاست. ببینید تا قبل از محرم به چه چیزهایی دلبستگی داشتید که الآن حاضرید راحت در راه خدا بدهید؟

امیدواریم به برکت خود اباعبدالله الحسین علیه السلام این روحیه را پیدا کنیم؛ یعنی وقتی کسی کنار ما می‌نشیند و رفتار و زندگی ما را نگاه می‌کند، نه از ادعاهایمان، نه از قیافه‌ی ظاهریمان، از رفتارها و عملکردمان بفهمد که این شیعه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام است. آن چیزی که معیار است و پذیرفته می‌شود عملکرد است؛ ادعا نیست. ادعا را در دستگاه خدا قبول نمی‌کنند؛ عمل را قبول می‌کنند. حال بسم الله! ببینیم چقدر واقعاً عملکردمان نشان می‌دهد که ما شیعه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام هستیم. امیدواریم خدای متعال عنایت کند آن روح عشق و اخلاص را به برکت اباعبدالله الحسین علیه السلام در جان ما بدمد و این بیداری، این شهامت و شجاعت، این دلیری و هوشیاری و این مقاومت و نیرومندی را هم در عرصه‌ی ایفای مسؤولیت‌های الهی در جامعه به همه‌ی ما عنایت فرماید؛ ان شاء الله.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۱۹

۱۹. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.